

لگالیسم و پارلمانتاریسم

سعید حجاریان

مقدمه

در روند نظام‌های قانونگذاری جدید، باید مقدمات و پیش‌نیازهایی را مراعات کرد تا به محصول قانون رسید. این مقدمات شامل نظام حزبی، نظام انتخاباتی، پارلمان و قوانین بالادست (قانون اساسی) است؛ مجموعه این مقدمات را پیش‌نیاز می‌نامیم. تا هنگامی که این مقدمات فراهم نشوند، نتیجه^۲ که همان قانون است، حاصل نمی‌شود. به همین دلیل لازم است ورای بحث‌های حقوقی رایج که در جای خود مهم هستند، از زاویه سیاسی نیز به این دو مقوله، یعنی پیش‌نیازها و نتایج پرداخته شود. مقاله حاضر، متکفل بحثی نظری و کمابیش تطبیقی، پیرامون این دو مقوله است و قصد دارد این نکته را که آیا پارلمانتاریسم و لگالیسم در کشور ما پاسخگوی مشکلات سیاسی هست یا خیر، واکاوی کند.

الف) پارلمانتاریسم

۱. قانون اساسی: حقوقدانان معمولاً قواعد امره را به سلسله مراتبی تقسیم می‌کنند: قانون اساسی، قوانین عادی، مصوبات هیات دولت، بخش‌نامه‌ها، آیین‌نامه‌ها و... در میان اصول قانون اساسی نیز بعضی از اصول بر بعضی دیگر تقدم دارند. اصولی که ناظر بر تخصیص قدرت و بازتولید آن هستند، اصول ارگانیک نامیده می‌شوند و بر سایر اصول، تقدم رتبی دارند. قانون اساسی علی‌الاصول توسط مجلس موسسات، تهیه و به همه‌پرسی گذاشته می‌شود. قانون اساسی ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. با این وجود به خاطر بعضی از اصول مبهم، این قانون یک بار ترمیم شد و اتفاقاً اصول ارگانیک آن نیز در معرض تغییر قرار گرفتند. لفظ قانونگذاری گاه معادل Constitutionalism گرفته می‌شود و گاه این لغت معنای مشروطه‌خواهی نیز می‌دهد (به معنای قدرت مطلقه را مقید به قانون اساسی کردن و آن را تحت نظارت منتخبان مردم درآوردن)، اما قانون اساسی فعلی ما نتوانسته است این وظیفه را به صورت کامل انجام دهد. چنانکه نهادهای مفسر رسمی قانون اساسی عملاً قدرت تعریف نشده و نامحدودی در تفسیر قانون اساسی پیدا کرده‌اند، لذا اصل قانون‌مداری و مشروطیت در قانون اساسی ما شفاف نیست.

۲. انتخابات: انتخابات نیز هر چه از صدر انقلاب دور شده‌ایم، وضعیت ناهنجارتری به خودگرفته است، تا جایی که مراجع اجرایی و نظارتی به راحتی افراد را رد صلاحیت می‌کنند، انتخابات حوزه‌های انتخابیه را باطل می‌کنند و حتی به مجلس توصیه می‌کنند بعضی اعتبارنامه‌ها را نیز رد کند. مثلاً بسیاری از نمایندگان مجلس ششم به دلیل تحصنی که در اواخر مجلس انجام دادند، رد صلاحیت شدند. یا ادعا می‌شود از آن‌جا که تعداد کاندیدها زیاد بوده است، ما صلاحیت آن‌ها را احراز نکردیم و به علت ناشناخته بودن، همه را رد صلاحیت کرده‌ایم. یا مثلاً اصل برائت در امر انتخابات کافی و مجزی دانسته نمی‌شود، بلکه کاندیدا شدن و تایید صلاحیت، تفضلی از جانب نظام تلقی می‌شود که به بعضی اعطا می‌گردد و به بعضی نه. آنان که از این تفضل محرومند حتی برای اعتراض ندارند.

چون اصیلاً حقی به نام نماینده شدن به رسمیت شناخته نمی‌شود.

۳. پارلمان: به نظر می‌رسد پارلمان در دیدگاه‌های محافظه‌کارانه در حال تبدیل شدن به امری صوری باشد و این توهم به وجود آمده که هر پارلمانی همه مردم را نمایندگی می‌کند. با وجود آن که شعار "مجلس در رأس امور است" تبلیغ می‌شود، اما این شعار در عمل به ذیل بوروکراسی دولتی تبدیل شده است.

در چنین موقعیت‌هایی پارلمان نقش کنترل‌کننده نظم دولتی را بر عهده می‌گیرد و می‌توان آن را مجلس الدوله نامید؛ به این معنا که یکی از مهم‌ترین آپارات‌های ماشین دولت می‌شود که نمی‌توان آن را تصرف کرد، چنان که نمی‌توان خود دولت را تصرف نمود. اما همه این حرف‌ها به آن معنا نیست که مقابله با پارلمان‌تاریسم را باید تبلیغ کرد، بلکه گرانیگاه سیاست‌ورزی در ایران باید در میان جامعه

به چشم می‌خورد. به یک معنا شریعت یهود و اسلام و عرف‌های جوامع مختلف هم در شمار قانون به حساب می‌آیند. اما به معنای دقیق کلمه قانون دارای ویژگی‌هایی است که آن را از قواعد عرف‌ها و شریعت‌های مذکور جدا می‌کند و آن را به نوعی با دموکراسی پیوند می‌زند. مثلاً قانون امری بین‌الذلهانی است. از این جهت نمی‌توان یاسای چنگیز را که از ذهن یک نفر تراویده است قانون نامید. جمله معروف لویی شانزدهم را شنیده‌اید که گفته است: "قانون، یعنی من" و به این ترتیب خود را به جای خرد جمعی نشانده است. برخی مخالفان ارتباط شریعت و قانون هم از آن رو که شریعت هم از یک منبع یعنی وحی سرچشمه می‌گیرد، پس می‌تواند تک‌ذهنی باشد و با قانون ملتبس شود، نسبت به این امر مخالفت کرده‌اند. در ایران شاید اولین بار مستشارالدوله بود که در کتاب یک کلمه تفاوت بین قانون و قواعد شرعی

شهرها بدانند که بنای عمل عامه مردم بر شریعت می‌باشد و قادر به اجرای حکم خلاف قانون شریعت نخواهد بود.

فرق سیم آن است که کود فرانسه به زبان عامه نوشته شده است معانی و مقاصدش به سهولت مفهوم می‌شود و شرح و حاشیه را احتیاج ندارد. معنی البلاغ‌المبین در قرآن متین، این است. پس کتاب قانون بدون اغلاق، به زبان معمول این زمان که هر کس از خواندن آن بهره‌مند شده، تکلیف خود را بدانند، باید نوشته شود. فرق چهارم که عمده و اهم است آن است که کود فقط مصالح دنیوییه را شامل است، چنان که به حالت هر کس از هر مذهب و ملت که باشد، موافقت دارد و امور دینییه را کتاب مخصوص دیگر هست. اما در کتاب شرعی مسلمانان، مصالح دنیا به امور اخروییه چون صلواه و صوم و حج مخلوط و ممزوج است فلها برای سیاست عامه ضرر عظیم

مدنی باشد و در صورت لزوم و تا جایی که امکان دارد از تریبون پارلمان به عنوان ابزاری در خدمت تقویت جامعه مدنی استفاده کرد. در موقعیت‌های نابرابر هدف کمین انتخاباتی نباید کسب کرسی‌های بیشتر باشد و برای رسیدن به آن، به هر ائتلافی تن دهد. به قول مولانا: پس سپاهی اندکی بی این نفر / به که با اهل نفاق آید حشر

نمایندگان اصلاح‌طلب باید هر آن ملتزم به ایفای نقش‌های سلبی، هم در آنجا که قادر به ایفای نقش ایجابی نیستند باشند نظیر استعفا، استراکسیون و تحصن و برای رساندن حرف اصلاحات به مردم، بیشترین استفاده را از موقعیت پارلمانی خود بکنند. این نمایندگان در انتخاباتی حزبی در درجه اول در مقابل حزب خود مسئول هستند چون آنان به اعتبار حزب به پارلمان راه یافته‌اند. همچنین اگر دری به تخته خورد و نتوانست به قوه مجریه نیز راه یابد، باز هم باید از همین قاعده پیروی کرد.

ب) لگالیسم

قانون مانند دموکراسی به معنای دقیق کلمه از دستاوردهای جهان مدرن است. البته کاربرد لفظ قانون، سابقه‌ای طولانی دارد. چه در حقوق رومی، چه در قوانین آتی، چه منشورهای منتسب به حمورابی، کوروش و یا چنگیز، اشکالی از قانون

را برشمرده که "یک کلمه" قانون بود و آن را مبنای اصلاح امور کشور می‌دانست. وی بین قانون و احکام شرعی، پنج تفاوت عمده قائل بود که به شرح زیر است: باید بدانید که قانون را به لسان فرانسه "لووا" می‌گویند و مشتمل بر چند کتاب است. هر یک از آن‌ها را "کود" می‌نامند و آن کودها در نزد اهالی فرانسه، به منزله کتاب شرعی است در نزد مسلمانان، اما در میان این دو فرق زیاد هست. فرق اول، "کود" به قبول دولت و ملت نوشته شده، نه برای واحد.

فرق دوم آن است که کود فرانسه همه قوانین معمول بها را جامع است و از اقوال غیرمعموله و آرای ضعیفه و مختلف فیها، عاری و منقح است. اما کتب فقهیه اسلام، اقوال ضعیفه را نیز حاوی است و هر قولی اختلاف کثیر دارد، به نحوی که تمیز دادن صحیح از ضعیف دشوار است. اگر چه مجتهد و مفتی باشد، مگر اعلم از علماء عظام بهتر می‌بود که به مفاد فرمان جلیل: واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا، علما متفق شده، قوانین شریعت را معین فرموده، بنویسند و همه مهر کنند و اولیای دولت و کلای ملت نیز مهر کرده در خزانه ضبط نموده و از روی آن نسخ متعدده طبع کرده و تمام حکام و صاحبان دیوان از اعلی و ادنی، حتی کدخدایان

دارد چرا که ملل غیر مسلمه از ساکنان ممالک اسلام به خواندن کتاب قانون شما رغبت نمی‌کنند. به سبب آن که احکامی از قبیل صوم، صلواه، حج، خمس و زکوه و امثال آن‌ها با مذهب ملل غیر مسلمه موافق نیست، به هیچ وجه به احکام مزبوره عمل نخواهند کرد. اما در سایر احکام که به امور دنیا تعلق دارد، تکلیف رعایایی که از مذاهب مختلفه در تحت اختیار دولت واحده هستند، علی‌السویه است.

پس هرگاه مانند علمای متقدمین قوانین اسلام را کتاب‌های علیحده بنویسند، مثلاً کتاب عبادات و معاد علیحده و کتاب سیاست و معاش را علیحده، ضرری به شریعت نخواهد داشت و در حدیث شریف انتم اعلم بامر دنیاکم، فرموده شده تنظیم امور دنیا را با اعتبار مکلفان سفارش نموده. فرق پنجم کود قوانین عرفیه و عادیه را نیز جامع است ولی در نزد مسلمانان مسائل بسیار که به عرف و عادت تعلق دارد در سینه‌هاست نه در کتاب و مادام که قوانین عرفیه در کتاب محدود نیست و وقوع مظالم بی‌شمار به اسم عرف و عادت آسان است با وجودی که اصول متخذه مسلمانان به شریعت پیغمبر (ص) اسلام موافق نیست که در اثر آمده: المعروف عرفا کالمشروط شرعا. پس قید و تسجیل قوانین عرفیه نیز واجب است.^۴

لون فولر^۵ در کتاب مشهورش، ادب قانون،^۶ خصایصی برای قانون بر می‌شمارد که آن‌ها را ادب درونی قانون می‌نامد. وی معتقد است هر قانونی دو ادب دارد، یعنی باید دو وجه اخلاقی داشته باشد که یکی از آن‌ها را ادب درونی می‌نامد و دیگری را ادب بیرونی. مقصود وی از ادب درونی قانون، رویه‌ها و ترتیباتی است که باید مستقل از محتوا و مضمون قانون رعایت شوند تا قانون، قانون شود گرچه قانونی ظالمانه و تبعیض آمیز باشد. همچنین مقصود وی از ادب بیرونی قانون، به محتوا و مضمون قانون اشاره دارد که بسته به شرایط اجتماعی، می‌تواند عادلانه‌تر باشد یا نباشد. مثلا اگر در محیط بیرونی، طبقات فرودست قدرتمندترند، طبعا می‌توان قوانین عادلانه‌تری وضع کرد. از این روی، وی بر خلاف کسانی که قانون ناعادلانه را اساسا قانون نمی‌دانند، معتقد است اگر فورمت^۷ تقنین رعایت شود و قانون، ادب درونی داشته باشد، کافی است تا آن را قانون بدانیم. به همین دلیل او را در عداد حقوقدانان اخلاقی و اصطلاحا در جرگه نظریه‌پردازان قانون طبیعی^۸ می‌دانند.

که جدال آنان با امثال هارت که پوزیتیویست است در جای خود قابل اعتناست اما فعلا مجال سخن گفتن از آن نیست.

وی هشت ویژگی را به عنوان ادب درونی قانون و اصولها بر قاعدای بر می‌شمارد که حتی با حذف یکی از آن‌ها، آن قانون و قاعده از اعتبار ساقط خواهد شد. این هشت ویژگی به شرح ذیل است:

۱. قانون باید عام و همه‌شمول باشد؛
۲. قانون اولاً عطف به ماسبق نمی‌شود و ثانياً اجرای پاره‌ای قوانین مشمول مرور زمان می‌شود؛
۳. قانون باید علنی^۹ باشد؛

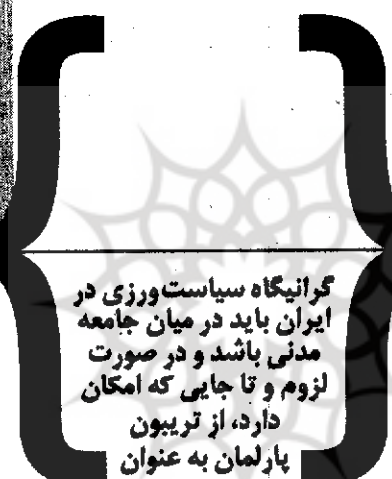
۴. قانون باید واضح، بدون تعقید و قابل فهم باشد؛
۵. مجموعه قوانین باید دارای سازگاری درونی باشد؛
۶. قانون نباید تکلیف مالا یطاق کند؛
۷. قوانین نباید آن قدر زود به زود تغییر کنند که فرد تابع نتواند اعمال خود را با توجه به آن‌ها جهت دهد؛

۸. نباید میان قواعد اعلام شده و اجرای واقعی آن‌ها مغایرتی وجود داشته باشد.

در واقع باید میان قانون بد و بی‌قانونی تفاوت قائل شد. قانون بد یا ناعادلانه و تبعیض آمیز، به هر حال قانون است چون به لحاظ صوری، ادب درونی آن حفظ شده است اما بی‌قانونی یا انارشسیسم قانونی به این معناست که "قانون" فاقد

ادب درونی است. به همین دلیل بحث نافرمانی مدنی در قبال قانون، به مساله‌ای چالش برانگیز تبدیل شده است. اما در مقابل، بی‌قانونی کمتر معارضی دارد. البته باید درباره نسبت اخلاق و نافرمانی مدنی، به طور مستقل بحث کرد. البته شاید بتوان به فهرست لون فولر، موارد دیگری نیز افزود. مثلا قانون باید ضمن دوام، با توجه به تحول مناسبات واقعی اجتماعی، قابلیت تغییر و تحول داشته باشد، به این معنا که قانون نباید جزمیت^{۱۰} داشته باشد و می‌تواند با تغییر شرایط آن را تغییر داد.

در جهان مدرن عده‌ای مخالف هر نوع قانونی هستند، مستقل از آن که آداب درونی و بیرونی



گرانگه سیاست‌ورزی در ایران باید در میان جامعه مدنی باشد و در صورت لزوم و تا جایی که امکان دارد، از تریبون پارلمان به عنوان ابزاری در خدمت تقویت جامعه مدنی استفاده کرد

آن حفظ شده باشد یا حفظ نشده باشد. آنان لگالیسم (قانون‌گرایی) را فریب قدرت می‌دانند. در ادامه به چند دسته از آن‌ها اشاره می‌شود. الف) یکی از آنان که شاید در این زمینه حق تقدم داشته باشد، فرد راندرها است. کتاب او در واقع شورشی علیه دیکتاتوری قانون است. وی از همان ابتدا اشاره می‌کند که هیچ حقوقدانی این کتاب را نخواهد پسندید. وی به طور مفصل اثبات می‌کند که واژه‌های حقوقی، زبان قانون قواعد و اصول حقوقی، دستگاه قضایی، حقوق جزا، حقوق مدنی، حقوق عمومی، حقوق عرفی،^{۱۱} قانون اساسی،^{۱۲} آیین دادرسی^{۱۳} و همه این‌ها، فریب‌های آشکار و تمام‌عیاری هستند که به

نفع قدرت و کاست مستقر، بر ساخته شده‌اند. بعضی از مارکسیست‌های ساختارگرا، قانون و کلا دستگاه حقوقی را ابزاری برای سرکوب طبقات زیردست توسط بورژوازی قلمداد می‌کنند که با قهر عریان فاصله چندانی ندارد. حتی بعضی از پیروان ساختارگرایان، مانند فوکوکه رابطه دانش و قدرت را بر ملا می‌کند، معتقدند که وقتی دانش به معنای پوزیتیویستی کلمه، کاملا در خدمت قدرت است دیگر مجالی برای شبه‌علم‌هایی مانند حقوق که متشکل از مثنی کد (Code) و قرارداد و جعل اعتبار هستند، باقی نمی‌ماند. (چ) علاوه بر این‌ها، آثار شیتسها هستند که به خاطر مخالفت‌شان با دولت طبعاً با کلیه مظاهر دولت از جمله دستگاه حقوقی آن خصوصیت می‌ورزند و آن را مخل آزادی بشریت می‌دانند. در کنار گروه‌های فوق، عده‌ای به شدت شیفته و دلداره قانونگرایی هستند. مثلا منتسکیو یا صاحب دایره‌المعارف یا پدران بنیانگذار آمریکا، به شدت قانونگرا بودند و قانونگرایی را تا سر حد یک ایندولوژی، باور و عقیده جزئی، ارتقا داده بودند. شاید بتوان رگه‌هایی از قانونگرایی را نیز در آنچه به سقراط منسوب است مشاهده کرد:

آن‌جا که وی به خاطر احترام به قوانین آن، حاضر نشد از زندان فرار کند و به نوشیدن جام شوکران تن داد.

اما نه لگالیست‌ها و نه کسانی که از هر نوع قاب و قالب قانون فرار می‌کنند و آن را بر ساخته قدرت یا ثروت می‌دانند، ربطی به شرایط کنونی ایران ندارند. در وضعیت فعلی ایران، ادب درونی قانون که حداقل شرط لازم برای نامیدن قانون به شمار می‌رود، مراعات نمی‌شود. از این لحاظ می‌توان با لگالیسم در ایران مخالفت کرد. اگر سقراط به لگالیست بودن متهم می‌شود، اساسا باید او را در بستر اجتماعی و سیاسی خود مطالعه کنیم. در آتن آن روز، دموکراسی وجود داشت، البته با قیود خودش و سقراط را در دادگاهی به صورت علنی محاکمه کرده بودند و سه گزینه مقابل او قرار داشت. اول آن که آتن را ترک کند، دوم آن که دست از تبلیغ علیه مبادی و شالوده‌های فکری آتنیان بردارد و دست آخر آن که تن به مرگ بسپارد. از آن‌جا که سقراط جمهوری آتن را دموکراتیک می‌دانست و خروج از آن و تبعید به هر جای دیگر مانند اسپارت یا ایران را خلاف کرامت شهروندی خود تلقی می‌کرد، به راه اول تن نداد. همچنین از آن جا

که خود را به عنوان شهروند آن، دارای حق انتخاب می‌دانسته حاضر نشد از این حق خود چشم‌پوشی کند، به همین دلیل تنها راه برای او، نوشیدن جام شوکران بود.

سقراط در نظمی دموکراتیک در دادگاهی که ادب درونی قانون در آن رعایت شده بود محاکمه شد و تن به مرگ سپرد. با این همه وی را متهم به لگالیسم می‌کنند که چرا نافرمانی مدنی نکرده است. روشن است در شرایطی که نه دموکراسی حاکم باشد نه ادب درونی قانون مراعات شود و شرایط تقنین تنها به صورت صوری^{۱۳} رعایت شوند لگالیست بودن فایده‌ای ندارد.

گفته می‌شود مادامی که که مساله مشروعیت^{۱۵} لایتحل است، یعنی به قول وبر، قانون منشاء عقلانی^{۱۶} ندارد، تن دادن به لگالیسم به مسلخ رفتن است به این ترتیب می‌توان امروز هم نتیجه گرفت که اگر عنیف‌ترین بی‌قانونی‌ها تحت لوای قانون اعمال شود، با وجود آن که تنها مرجع تقنین باید مجلس باشد اما در کنار مجلس مراجع دیگری هم‌زمان به تقنین مشغول باشند و با قضیه‌هایی نظیر استصواب، مقوله بین‌الادھانی تقنین به شدت تقلیل یابد، میدان عمل لگالیسم بسیار تنگ می‌شود.

البته چنان که گفته شد قانون الزاما نباید عادلانه باشد بلکه رعایت حداقل ضوابط صوری برای تقنین که همان ادب درونی است کافی می‌نماید. می‌توان انتظار داشت چنین قانونی در مسیر تحولات اجتماعی، عادلانه‌تر شود، اما چندان امیدوی به ثبات و دوام قانونی که این حداقل‌ها را نداشت باشد، گرچه عادلانه هم باشد، نیست. ممکن است کسانی خرده بگیرند که آیا همین قوانین ناقص و فاقد حداقل‌های لازم، بهتر از هرج و مرج نیست و نباید به آن‌ها متوسل شد؟ من معتقدم در بعضی زمینه‌ها قبول قانونیت^{۱۷}، نه قانونگرایی^{۱۸} چاره‌ساز است. مثلا در حقوق مدنی و گاه در حقوق جزا و خانواده می‌توان به این قوانین متوسل شد. اما مشکل ما در حقوق سیاسی و شهروندی است و همین باعث ابهام و سردرگمی است.

به همین دلیل در چنین شرایط سختی، علمای سیاست تجویزهای متفاوتی داشته‌اند و دارند به نظر برخی اتخاذ نوعی تمرد در قبال این گونه قوانین از نظر اخلاقی مجاز است؛ آن چنان که هابز درباره لویاتان می‌گوید که اطاعت از لویاتان فرض و واجب است چون وجود وی برآمده از

قرارداد اجتماعی میان افرادی است که در وضع طبیعی^{۱۹} به حالت هرج و مرج به سر می‌برند و هر یک گرگ دیگری است. اما با تالیس تولت همه چیز به نظم و نسق در می‌آید. حال اگر لویاتان خود باعث نابودی حرث و نسل شود، اطاعت از وی منطقا و اخلاقا جایز نیست. چون لویاتان خود باعث ایجاد وضع طبیعی شده است. قانون برای ایجاد نظم و نسق است. اگر شبه‌قانونی فاقد حداقل ادب درونی، باعث هرج و مرج شود، چه عامل توجیه‌کننده اخلاقی، اطاعت از آن را ایجاب می‌کند؟ اما در عین حال مخالفان این نظر هم امروز کم نیستند پس چه باید کرد؟

برای این که مساله مورد منازعه واضح‌تر شود، ناچارم ماجرای را که سال‌ها قبل در رابطه حقوقی خودم با دستگاه قضایی پیش آمده است بازگو کنم. گمان دارم سال ۱۳۷۷ بود که به عنوان نایب رییس شورای شهر و در غیاب رییس آن، جلسه‌ای علنی را اداره می‌کردم که منشی جلسه یادداشتی به من داد با این مضمون که قاضی امور مطبوعاتی، تو را احضار کرده است و اگر همین الان به دادگاه نروی، حکم جلب سیار تو را آماده کرده است تا ماموران در همین شورا تو را دستگیر کنند. اتفاقا جلسه مهمی بود و خبرنگاران و تعداد زیادی از شهروندان نیز حضور داشتند. من تلفنی به قاضی گفتم موضوع مهمی در دستور کار جلسه است - گویا موضوع تراکم بود- و نمی‌توانم جلسه را ترک کنم، چون اداره جلسه با من است. سرانجام ناچار شدم به دلیل وضعیت پیش آمده، جلسه را غیر علنی کنم و به دادگاه بروم. قبل از من دو نفر دیگر از مدیران مسئول جرایم را دستگیر کرده بودند و به دادگاه آورده بودند. به قاضی گفتم عنصر مادی جرم ما چیست؟ گفت به من خبر داده‌اند شما در روزنامه‌هایتان از آقای منتظری اطلاعیه‌ای چاپ کرده‌اید. گفتم آیا خودت روزنامه را خوانده‌ای؟ گفت نه، روزنامه‌های ما عصر می‌رسد تو اگر روزنامه داری، به من بده. از یکی از خبرنگاران آشنا درخواست کردم به محل جبهه مشارکت بروم و روزنامه‌ای که قاضی می‌خواسته برایش بیاورد؛ یعنی عنصر مادی جرم را من که متهم بودم، برای قاضی فراهم کردم. وی بعد از مطالعه گزارش مذکور که به فتوای آقای منتظری درباره وجوب کفایی تشکیل احزاب مربوط می‌شد، متوجه شد روزنامه‌ای که من مدیر و مسئول آن بودم، فقط فتوا را نقل کرده و حواشی سیاسی

آن را حذف کرده است اما سایر روزنامه‌ها حواشی سیاسی را چاپ کرده بودند. با این حال خود را از تک و تا نینداخت و گفت مگر نه آن که شورای امنیت ملی از طریق وزارت ارشاد به همه روزنامه‌ها ابلاغ کرده است از آقای منتظری چیزی چاپ نکنند؟ من منکر شدم و گفتم اگر چنین چیزی بود، حتما دستگاه قضایی هم یک نسخه از این مصوبه داشت. باز هم از قاضی ابرام و از من انکار، تا آن جا که وی از من دستخط کتبی گرفت که عنصر قانونی جرم را برایش پینا کنم تا بر مبنای آن به ما تفهیم اتهام کند چون اطلاع داشت من با شورای امنیت ملی و وزارت ارشاد ارتباط دارم. یک هفته به من مهلت داد که عنصر قانونی را برای او پیدا کنم، می‌دانستم که چنین چیزی وجود ندارد، یعنی وزیر ارشاد وقت یادداشتی را و نه مصوبه‌ای را در میزش بایگانی کرده است. از او خواستم اعلام کند چنین ابلاغیه‌ای را برای روزنامه‌ها نفرستاده است چون خلاف صریح قانون اساسی است.

حال در شرایطی از این قبیل برای تقویت لگالیسم و پارلمانتاریسم چه باید کرد؟

پانوشته‌ها

۱. Prerequisite
۲. Outcome
۳. Code
۴. مستشارالدوله، یوسف بن کاظم، یک کلمه انتشارات بال، چاپ اول، ص ۲۸-۲۵، تهران، ۱۳۸۶.
۵. Lon Fuller
۶. Internal Morality of Law
۷. Format
۸. Natural Law theorists
۹. Transparent
۱۰. Domg
۱۱. Common Law
۱۲. Sustained Law
۱۳. Precuter Law
۱۴. Formal
۱۵. Legitimicy
۱۶. Rational
۱۷. Legality
۱۸. Legalism
۱۹. State of nature